

## ۸. مدنیت ایرانی

اولین موضوعی که در قیاس احوال مشرق زمینان و اروپاییان به ذهن ما می‌رسد، این است که چگونه اروپا به حدّ چنین ترقی برجستهای رسیده و حال آن که اقوام آسیایی که مروجین اولیهٔ مدنیت بوده‌اند عقب مانده‌اند؟ این سؤال را بارها از اهل معرفت کرده‌ام، اما هیچ‌گاه پاسخ وافق نشنیده‌ام.

گاه موضوع نژاد برتر و نژاد پست‌تر را عنوان کرده‌اند. از فرصت‌های فراوانی که برای مطالعهٔ این مسئله داشته‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که گرچه اختلاف زیادی میان نژادهای مختلف وجود دارد — اما در مقایسهٔ ایرانیان آریایی با اروپاییان، من هیچ‌گونه نشانه‌ای از پستی عقلی نژاد ایرانی نیافته‌ام. من شاگردان خودمان را در مدارس اروپایی دیده‌ام و فرصت‌هایی پیش آمده که در احوال آنان در قسطنطنیه و سایر نقاط دقت کنم، ولی هیچ دلیلی نیافتم که دلالت بر این نماید که ما ایرانیان از نژاد پست‌تر می‌باشیم. این حقیقت است که آسیا در عالم تمدن جدید قابل قیاس با اروپا نیست، ولی به‌طور فردی قوم ما، مانند اروپاییان باهوش هستند. افراد ایرانی خیلی زودتر از افراد فرنگی چیز یاد می‌گیرند و اگر هم تفاوتی در میزان هوش باشد، برتری باهوش و استعداد ایرانیان است. پس چرا بعد از قرن‌های متمادی، ما نتوانسته‌ایم به پایهٔ تمدن شما برسیم؟

بعضی می‌گویند که مانع اصلی، دین اسلام بوده است. این مسئله را نیز مطالعه کرده‌ام. دین اسلام مخالف مدنیت نیست. من هیچ‌گونه تفاوتی در اصول اخلاقی و یا حتی سازمان اجتماعی و سیاسی مسیحیت با اسلام نمی‌یابم که مبین عقب‌ماندگی

ما باشد. اسلام در اروپا شناخته نشده است. شما قرآن را می‌خوانید و تصور می‌کنید عالم اسلام را شناخته‌اید. آن اشتباهی بزرگ است. قرآن همان‌طور که می‌دانید انجیلی تجدیدنظر شده است و در آن چیزی یافت نمی‌شود که مقایسه با اصول مسیحیت باشد؛ ولی قرآن تمام اسلام نیست. اسلام تنها یک دین نیست، بلکه سیستم گسترده‌ای است که زندگی فرد را از تولد تا مرگ دربردارد و هم‌چنین شامل تمام شئون هیئت اجتماع می‌باشد. هیچ‌چیزی نیست که خارج از قلمرو آن باشد. علاوه بر قرآن، احادیث هستند که به همان اندازه معتبر و شاید بیشتر مورد احترام باشند. برای اروپاییان شناخت آن احادیث مشکل است. تمام علم آسیا، آن‌چه خوب و سودمند است، به اسلام نسبت داده می‌شود. خرد مشرق در اسلام گرد آمده است. اسلام دریای بی‌کرائی است که آن‌چه شایسته دانستن است، در آن یافت می‌شود. و اقسام تسهیلاتی که لازمه ترقی مردم می‌باشد، نه فقط در خود قرآن، بلکه در احادیث یافت می‌گردد. حال بنا بر این فرض که دین ما مخالف ترقی نیست، و نژاد ما پست‌تر از نژاد غربی نیست، چگونه می‌توانیم عقب‌افتادگی عینی ایران را نسبت به تمدن مغرب توجیه کنیم؟ مانع ترقی ما چیست؟ این مهم‌ترین مطلب برای ما مردم آسیا می‌باشد. اگر دانشوران مغرب در این باره بحث و تحقیق کنند، شاید به نتیجه مقبولی برسند که در آن راه علاجی بیابیم. ولی تا آن زمان، امکان پیشرفت و ترقی‌مان را همسان و همراه نمی‌بینم. حقایقی را نیز باید در نظر بگیریم. ما قرن‌ها با اروپاییان در تماس بوده‌ایم، ولی راه نزدیکی و دستیابی به مدنیت غرب را نیافته‌ایم. قرن‌ها اروپا با ما در تماس بوده ولی موفق نشده که مدنیت جدید را در مشرق گسترش دهد.

حال، به دلایل زیادی من ترجیح می‌دهم به جای این که عقاید خود را بیان نمایم، دلیل این عدم موفقیت مغرب را بپرسم. در این [جا] برخی حقایق آشکار هستند. بدون ایمنی جان و مال ترقی نیست، بدون عدالت آزادی نیست، و بدون آزادی، نه ثروت ملی و نه رضایت و آسایش فردی. ملل اروپایی بعد از پیکار زیاد موفق شدند به درجات مختلف، عدالت و آزادی و حکومت انتخابی را به دست آورند. می‌دانم که اهل سیاست و کسانی که امور را ساده می‌گیرند، عادت دارند بگویند که ما شرقی‌ها از حکومتان، استبدادمان، ستمگریمان و فسادمان رضایت کامل داریم. اما چنین نیست و به‌طور روز افزون محسوس است که آن تصور درست نمی‌باشد. توده مردم در تاریکی ایران می‌گذرانند، زیرا راهی برای رهایی از آن تاریکی نمی‌یابند. هر چند

گاه یکبار جنبشی کورکورانه میان مردم پیدا می‌شود و یکی خود را «سهدی» می‌خواند. از راه نجات و رستگاری صحبت می‌شود، اما آن گفته‌ها به اصلاحی نمی‌تجمد. ما نه ایده‌آل‌هایمان را یکجا متمرکز می‌کنیم و نه آنها را متشکل می‌گردانیم و نه در زیر لوای مشروطیت و قانون برمی‌خیزیم. هر جنبشی به آشفتگی و خونریزی می‌تجمد و همین که طوفان گذشت، آب‌ها از آسیا می‌افتد و باز نه ایمنی جان و مال است و نه عدالت و آزادی. این افتخاری است برای پادشاه فعلی [ناصرالدین‌شاه] که موقعیت را درک کرده و کوشش نموده با دعوت از دولت‌های بزرگ، برای امضای اعلام‌نامهٔ آزادمنشانه، ایمنی مال و جان به رعایا پیش بدهد. گرچه این ضمانتی نیست که به‌طور کامل، در سراسر ایران اجرا گردد، ولی مشهود است که چنین اعلامیه‌ای، بیش از حرف توخالی است. برخلاف آنهاست که پدرو رعیت از زمان‌های گذشته مطابق عادت صادر کرده است، این اقدامی جدیدی است از نظر اصلاح شرایط زندگی توده‌های له‌شده و ستم‌دیده، برای جلوگیری از فساد دستگاه دیوان و حتی برای محدود ساختن قدرت مطلقهٔ سلطان. حکایت زیر، منظور مرا بیان می‌دارد: یکی از درباریان قدیمی، به شاه عرض کرد که وعده‌های مراحم شاهانه را، نیازی به تضمین نیست. برای این که حکمرانی سلطان، بهترین حکومت‌ها است؛ پادشاه شال او را محکم گرفته و می‌گوید «من طالب آن هستم و می‌توانم آن را تصاحب نمایم، آیا تو می‌توانی قانونی یا تضمینی عرضه بداری که مرا از تصاحب این شال منع نماید؟ حال باید بفهمی که من برای مردم چه می‌خواهم،

فرمان اخیر شاه در مورد ضمانت ایمنی جان و مال در تمام ایران، به‌عنوان قول پادشاهی که قدرت قانون را داراست تلقی شده است. اما خوب آگاهیم که نمی‌توانیم فساد و انحطاط قرون را با صدور یک فرمان براندازیم و نه آن فرمان می‌تواند ملتی را از بردگی به آزادی برساند. با وجود پیر دروموندولف شما [سفیر انگلیس در ایران] و آن فرمان و حسن نیت شاه و تصویب دولت‌های بزرگ، همان‌طور که می‌دانیم، فساد و بی‌عدالتی، همچنان ادامه خواهد یافت، ولی باز هم می‌دانیم اگر ما از وضع موجود خرسند بودیم، همین فرمان هم با ضمانت دولت‌ها صادر نمی‌شد. این نشانه‌ای است از اوضاع زمان. جنبشی در سراسر ایران محسوس است. مردم می‌دانند چه می‌خواهند، ولی نمی‌دانند آن را چگونه به‌دست آورند. این معنی مرا به دومین پرسش خود نزدیک می‌گرداند: اگر مسلمانان حقیقتاً خواهان آن چیزی هستند که

اروپا دلود - چرا دستکم نتوانسته‌اند از اروپا تقلید نمایند؟ اگر خودشان نتوانستند ترقی کنند و تمدنشان را پیشرفت دهند، شاید به این علت بوده که مردم ما نتوانسته‌اند رابطه میان فقدان آزادی و عدالت را از یک طرف، با سلطه ظلم از طرف دیگر، به درستی درک نمایند. در عین حال سؤال دیگری هم هست: چرا نتوانسته‌اند تمدن شما را تقلید کنند، خواهان آن باشند و به آن نزدیک بشوند؟ با وجود آن که چندین قرن از روابط اروپاییان یا عثمانی و ملل مسلمان دیگر می‌گذرد، رشته خصومت و مخالفت، همچنان برجا است. چه طور می‌شود توجیه کرد که مردم ما شگفتی‌های مغرب را مشاهده می‌کنند و مشتاق آن نمی‌گردند؟ خیال می‌کنم به این سؤال بتوانم جوابی بدهم.

مسلمانان فقط یک اصل مطلق را می‌شناسند و آن دین آنان است. اسلام چون مسیحیت نیست که جامعه مادی و دنیایی را از جامعه معنوی جدا سازد و زندگی مدنی را از زندگی دینی تفکیک نماید. اسلام تنها یک اصل واحد می‌شناسد و آن دین است. تمام جامعه بنا بر آن اصل واحد دینی اداره می‌شود و دین دارای یک اصل جزمی است که اروپاییان آن را در نیافته‌اند. این قاطعیت دین اسلام در وحدت خداوندی است. از نظر فرد مسلمان حقیقتی جز خدا وجود ندارد. عالم خلقت، تحت اراده پروردگار است. فرد مسلمان، مأموریتی جز پرستش خداوند ندارد و به هیچ کار نمی‌پردازد مگر آن چه خداوند امر کرده است. مقصود از این خلقت چیست؟ تکلیف مسلمان مؤمن عبادت خداست و جهاد علیه کسانی که به نظر او از ستایش خدای یگانه روی برتافته‌اند. خواسته و آرزوی مسلمانان داشتن راه آهن و تلگراف یا تأسیس امپراطوری‌های عظیم نیست، گرچه مخالف آن چیزها فی نفسه نیستند. هدف اصلی آنان عبادت خدا، پرستش خدا و جهاد با کسانی است که او را به طور مطلق نمی‌پرستند و این که در این راه بمیرند و به بهشت بروند. آن تنها اصلی است که بر ذهن مسلمانان سلطه کامل دارد.

این چنین اعتقاد جزمی به خداوند واحد و بسیط، از نظر آنها، متناقض است با اعتقاد به تثلیث و الوهیت مسیح و به آن جهت هر چه از مغرب بیاید، مورد بیزاری مسلمانان خواهد بود. تمدن شما زیر حمایت مسیحیت به مسلمانان عرضه می‌شود و حال آن که، برای فرد مسلمان چیزی که از دین متخاصم عرضه گردد ارزشی ندارد. شما اروپاییان که به افغانستان یا افریقا می‌روید و می‌گویید «آمدایم به شما تعلیم

دهیم که چگونه راه‌آهن بسازید چه‌طور تجارت خود را توسعه دهید و چگونه بر رونق و آبادی مملکت خود بیفزایید» ولی این مردمان می‌دانند که شما به‌عنوان مسیحیان آمده‌اید و آنان اعتقاد دارند که تنها هدف شما گسترش دین مسیح است، نه توسعه مدنیت جدید. و اگر غیر از این تصور نمی‌کنند، برای این است که آرمان عالی آنان توسعه دینشان است و شاید به غلط معتقدند که مسیحیان نیز، تنها چنین هدفی دارند و انگیزه آنان در انجام هر کاری فقط میاوزه با اسلام و تبلیغ دین نصرانی است. آن عقیده را مقبول یافته‌اند و متأسفانه، سیاست شما و تاریخ شما هم تأییدی بر آن است. بر این معنی آگاه‌اند که پادشاه شما مدافع دین است و امپراطور روسیه بر کلیسا ریاست دارد. از آن گذشته، سراسر تاریخ آسیای صغیر جنگ با مسیحیت بوده است. مسلمانان تاریخ جنگ‌های صلیبی را به یاد می‌آورند و تصور می‌کنند که سیاست کنونی شما همان جهاد دوران صلیبی است که این بار نه به صورت جهاد مذهبی، بلکه به صورتی متمدنانه - یعنی جهاد علم ظاهر گشته است. اما به هر حال، هنوز مسیحیت است که اسلام را مورد تعرض قرار می‌دهد، ولی به جای این که مثل گذشته با اسلحه جنگ مجهز باشد، حال با قدرت علم و سیاست و تجارت و پول حمله می‌برد. اما وضع همان است و تخیری نگرده است و به همان تصور، هر چه از مغرب برسد باید مورد مخالفت قرار گیرد.

سفیر شما، سر دروموندولف یا هرکس دیگر، وقتی از وزیر یا پادشاه ما ملاقات می‌کند، چه صلاح‌اندیشی می‌کند؟ می‌گوید راه‌آهن بسازید، قراردادهای جدید ببندید، یازوگاتی خود را توسعه دهید، روابط جدید با اروپا برقرار سازید، تلگراف بیاورید، فرزندانان را به مملکت ما بفرستید. سفیر یا سیاستمدار شما، در آن چه می‌گوید، به‌طور کلی صمیمی است ولی مردم ما چنین اعتقادی به صمیمیت او ندارند. حرفشان این است «نخیر، شما مسیحی هستید، آمده‌اید که دین ما را براندازید، شما دشمن ما هستید. فایده راه‌آهن و قدرت مالی چیست؟ مأموریت ما در این جهان پرستش خدای یگانه و جهاد علیه شما است.» سفرا و اهل سیاست و هم چنین مؤلفان شما، اوقات زیادی را صرف کرده‌اند، گزارش‌ها فرستاده‌اند و مکرر گفته‌اند «چرا سرمایه‌داران اروپایی را دعوت نمی‌کنید که منابع طبیعی کشور شما را به کار آندازند؟ چرا فرزندانان را به مدارس ما نمی‌فرستید؟ آنها به این پیشنهادات می‌خندند، برای این که معتقدند دین متخاصم در جامه مدنیت خواهان نابودی آنان

است. «شما می خواهید ما را بخورید!»

در مقابل این مشکل چه باید کرد؟ ما خودمان نمی توانیم ترقی نماییم. به دلایلی که به آن اشاره کردم و توضیح بیشتری هم لازم نیست. از سوی دیگر، نمی خواهیم مقلد شما باشیم. ما نه می خواهیم نزدیک شما بیاییم و نه شما را بپذیریم. البته، درست است که ژاپنی ها مغرب را سرمشق قرار داده اند، ولی ژاپن مانع و مشکل ما را ندارد، یعنی دین آنها آن اندازه نیرومند نبوده است و به همین جهت ما نتوانستیم شیوه آنان را در پیش گیریم. به مدت دوست سال، شما قدرت و وسائل خود را به کار بردهاید، کوشیده اید و پندها داده اید. ولی آنچه انجام گرفته ناچیز است و همه ملل مسلمان از مخالفان شما هستند. در این صورت، چه طور می توانید به این مردم کمک برسانید و آنان را وادارید که مدنیته جدید را که حقیقتاً خواستار آن هستند بپذیرند؟

آن مسئله بارها مورد مطالعه بعضی از کسان ما که در اروپا تحصیل کرده اند قرار گرفته و به این نتیجه رسیده ایم که حال توضیح می دهم. در قرآن هیچ مانع اساسی که در تضاد و مخالفت با اصول مسیحیت باشد وجود ندارد. مگر تعدد زوجات که بزرگترین بدیختی مشرق زمین است. ولی حتی آن، به اصول واقعی اسلام ربطی ندارد و اسلام بی پیرایه، علیه تعدد زوجات است. مغربیان وجهه نظر پیامبر اسلام و اصحاب پندار دل او را به درستی نمی دانند. باید به خاطر بیاورید که تعدد زوجات یکی از قدیمی ترین و ثابت ترین قواعد مشرق زمین بوده است. اسلام اجرای این قاعده را تا اندازه ای که مقدور بوده محدود کرده و حتی کوشیده که با ایجاد محدودیت و شرایطی آن را از نظر فرضی غیرممکن گرداند. بسیاری از افراد طبقات روشن بین ما، تعدد زوجات را به عنوان عامل برهم زننده خانواده مورد حمله علنی قرار می دهند و بدون شک در مدت زمانی که چندان دور نیست، این عادت در میان مسلمانان، به کلی از بین خواهد رفت. همان طور که در بین یهودیان اروپایی از میان رفته است، ولی نکته اینجاست که اگر شما به مسلمانی بگویید «تعدد زوجات را ملغی کنید و از مسیحیان تقلید نمایید» همین ذکر مثال نصرانی جلو چنین اقدام سودمند اصلاح اجتماعی را خواهد گرفت. اگر طالب الغای تعدد زوجات هستید، باید آن را بر این اساس قرار دهید که روح اسلام از تعدد زوجات بیزار است. بدون این که بخواهم اهانتی کرده باشم، باید بگویم در عین این که هوشمندان آسیایی تعدد

زوجات را محکوم می‌کنند، مشکل است بفهمند چرا همان روش شرعی محدود روابط جنسی در نظر مسیحیان چنین کریمه و ناپسند می‌آید، و حال آن‌که، مسیحیان خود، روابط آزاد جنسی را که امروزه در هر پایتخت متمدن اروپایی رایج است، تحمل می‌نمایند.

به هر حال، جز مسئلهٔ تعدد زوجات، هیچ نکتهٔ دیگری در اسلام نیست که با اصول مدنیت شما مغربیان متناقض باشد. چنان‌که ذکر کردم، اسلام دریایی است که همهٔ علوم گذشتهٔ مشرق زمین را در خود جمع کرده است. (یک نکتهٔ مهم و بسیار سودمند و در عین حال منفی این است که در اسلام دستگاهی به صورت کلیسا وجود ندارد، و خاصه در ایران هر مجتهدی می‌تواند، اصول احادیث و سنن را که خود دریایی است پهناور، بسنجد و تفسیر نماید) - از آنجا که آن میثاقی چون دریای بی‌کرانی است، می‌توان هر قانون جدید یا اصول تازه‌ای را به استناد به آن ضابطه‌ها و احکام وضع نمود. در این بابت تجربه هم داشته‌ایم. تردید نیست که باید آن اصولی را که اساس تمدن شما را می‌سازند، اخذ نماییم، اما به جای این که آن را از لندن و پاریس بگیریم و بگوییم که فلان سفیر یا فلان دولت، چنین و چنان می‌گوید (که هرگز هم پذیرفته نمی‌شود)، آسان است که آن اصول را اخذ نماییم و بگوییم که منبع آنها اسلام است. ثبوت این امر به آسانی امکان دارد و این را به تجربه دانسته‌ایم، یعنی همان انکاری که از اروپا آمده‌اند و مطرود بوده‌اند، همین‌که گفته و ثابت شد که در خود اسلام نهفته‌اند، بی‌درنگ و از روی اشتیاق مقبول گردیدند، به شما اطمینان می‌دهم که همین ترقی مختصری که در ایران و عثمانی، به خصوص در ایران، تحقق یافته، نتیجهٔ این واقعیت است که افرادی عقاید و اصول غربی را اخذ کردند و به جای این که بگویند منبع آن عقاید اروپا است یا از انگلستان، فرانسه، یا آلمان آمده، گفتند ما با اروپاییان کاری نداریم. آن انکار و اصول حقیقی اسلام هستند که فرنگیان از ما اخذ نموده‌اند! این شیوه تأثیر بسیار شگفتی داشته است. حال که چنین تجربه‌ای داشته‌ایم، به نظر من به سود میلیون‌ها مسلمان است که سیاستمداران شما - که این اندازه پول و نیروی بدون نتیجه مصرف کرده‌اند، بهتر است که روش خود را تغییر دهند و در عرضه کردن آن اصول خارجی، سعی در متقاعد ساختن مردم نمایند که همهٔ آن اصول از خود ما مسلمانان است. بدین طریق، نمایندهٔ شما در یکسال بیشتر می‌تواند در بیداری مملکت و نشر تمدن کمک نماید و حال آن‌که، تمام سعی و

کوشش شما در یک قرن، آن اثر را نداشته است. از عثمانی چیزی نمی‌گویم. افغانستان را مثال می‌آورم: با وجود تمام کوشش‌هایی که کرده‌اید، پول‌هایی که خرج نموده‌اید و تلفات جانی که وارد شده است، دشمنی آنان با شما همچنان برجاست. البته روابط مادی بهتر شده و تجارت افزون گشته، ولی افکار عاقله مردم همچنان نسبت به شما متخاصمانه است. زیرا هنگامی که فردی افغانی، سفیر انگلیس یا کشیش انگلیسی را می‌بیند، او را عامل نابودی دین خود می‌شناسد و متأسفانه، شما هیچ کاری نکرده‌اید که خلاف این را تصور نماید.

در واقع بخت یار ما خواهد بود اگر چند تن از دانشوران شما که به امور مشرق و ترقی آن علاقه‌مند هستید، روش کهنه خود را تغییر دهند و مدنیت جدید را جدا از اعتقادات مسیحی عرضه بدارند. در این مقوله روی سخن من، تنها هیئت‌های اعزامی مذهبی نیست، بلکه به اهل سیاست است. هر سفیری که بتواند مردم ما یا حکومت ما را متقاعد گرداند که او با علائق مذهبی به هیچ وجه کاری ندارد و علیه دین ما نیست مسلماً به سیاست و منافع شما بهتر می‌تواند خدمت نماید که تاکنون مجموع لشکر و بحریه و راه‌آهن و بانک‌های شما از پیش برده‌اند. «ملکم»